

# انقلاب عربی - ما نیفست جریانات بین المللی مارکسیستی

رشد مبارزات طبقاتی

سه‌شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۳ می ۲۰۱۱

Der Funke

برگردان ناهید جعفرپور

انقلاب عربی برای کارگران و جوانان سرتاسر جهان سرچشمه ای از ایده های مبارزاتی است. این انقلاب در تمامی کشورهای خاورمیانه باعث تکانی اساسی شد. تاثیرات این جنبش در سرتاسر جهان قابل لمس است. وقایع غمگین شمال آفریقا چرخشی تعیین کننده در تاریخ بشریت را نشان می دهد.

موضوع بر سر یک روند عمومی است؛ حتی اگر با شتابی متفاوت اما این روند در سرتاسر کره خاکی خود را گسترش خواهد داد و سیل جایش را به طوفان، شکست به پیروزی و ناامیدی به موفقیت خواهد داد. این توسعه عمومی بروشنی مبارزه طبقاتی را افزایش خواهد داد.

جنبش های مردمی خارق العاده در تونس و مصر شروع این روند گسترده بود. توسعه انقلابی در دستور کار روزمره قرار گرفته و هیچ کشوری در جهان خارج از این روند قرار نخواهد داشت. انقلاب های کشورهای عربی بیان بحران سرمایه داری جهانی است. کشورهای سرمایه داری پیشرفته در این وقایع می توانند آینده خویش را ببینند.

تونس

تونس مدت های مدید بنظر می رسید که با ثبات ترین کشور عربی است. اقتصاد خوب رواج داشت و سرمایه گذاری های خارجی سودهای فراوان بدنبال خویش حاصل می کردند. رئیس جمهور زین العابدین با دست های آهنین بر این کشور حکومت می نمود. بنظر می رسید که در جهان سرمایه داری تونس بهترین وضعیت را دارا می باشد.

مفسرین بورژوازی اما تنها ظاهر مسئله را تفسیر می کردند و از این قابلیت محروم بودند که به اعماق جامعه بپردازند. آنها در مقابل پیشرفت های آفریقای شمالی کور شده بودند. به نظر آنها وقوع یک انقلاب در تونس غیر ممکن و نشدنی بود. امروز اما تمامی این مفسرین

و کارشناسان اقتصادی و ... از وقایع در تونس شوکه شده اند. شعله های انقلاب هنوز خاموش نشده بود که کارگران خواهان تصرف دارائی خانواده بن علی گشتند و از آنجا که این خانواده بخش های بزرگی از اقتصاد این کشور را کنترل می کردند این عمل کارگران خود اعلام جنگ به نظم سرمایه داری و شروع خواست های سوسیالیستی در تونس بود.

در بسیاری از کارخانه جات مدیران منفور اخراج گشتند. چپ های " جبهه 14" فراخوان نشست ملی کمیته های انقلابی را دادند اما متاسفانه تا کنون حرکت مشخصی در این رابطه انجام نگرفته است. با این حال با وجود عدم وجود یک رهبری واقعی این جنبش موفق شد نخست وزیر القنوشی را مجبور به کناره گیری کند. شعار کارگران این است " انقلاب تا پیروزی".

تونس آغازگر انقلاب عربی بود. تونس کشور کوچکی است اما مصر کلید تمامی منطقه است. مصر با 82 میلیون جمعیت قلب جهان عرب است. پرولتاریای مصر به لحاظ تعداد بسیار قوی است از سنت بسیار قوی مبارزاتی برخوردار است. انقلاب مصر بی شک از موفقیت جنبش اعتراضی تونس روحیه گرفت اما با این حال دلائل متفاوت دیگری هم برای شروع آن وجود داشت: نارضایتی، افزایش بیکاری، افت استاندارد زندگی و رشوه خواری و فساد دولتی که با مشت حکومت می کرد.

انقلاب تونس بمانند یک کاتالیزاتور بود. اما کاتالیزاتور ها می توانند تنها زمانی عمل کنند که تمامی شروط لازم دیگر موجود باشند. در تونس جنبش انقلابی نشان داد که چه چیزی ممکن است. اما غلط است که فکر کنیم انقلاب تونس دلیل تعیین کننده برای وقایع مصر بوده است. باید توجه نمود که در همه این کشورها شرایط انفجار انقلابی وجود داشته است. تنها چیزی که وجود نداشت جرقه ای تعیین کننده برای آغاز انقلاب بود. این جرقه از تونس به مصر رسید.

مشخصه جنبش مصرشاهت غیر قابل توصیف پهنه جامعه بود. نیروهای امنیتی نمی توانستند با اسلحه گرم بر علیه تظاهرکنندگان میدان تحریر وارد عمل شوند زیرا رژیم مصر از یک سناریو بمانند آنچه که در تونس گذشت ترس داشت. آنها اعتقاد داشتند که می توانند چون گذشته با از بین بردن سران جنبش اعتراضی مسئله را خاتمه دهند. اما این بار کافی نبود. زیرا که مردم دیگر ترس خویش را از دست داده بودند و به ناگهان نیروی پلیس می بایست از مقابل چشمان مصمم تظاهرکنندگان متواری گردد.

نتیجه مستقیم این بود که میدان تحریر قاهره در تصرف مردم قرار گرفت. رژیم سپس ارتش را به خیابان فرستاد اما بسیاری از سربازان عادی با مردم حس برادری پیدا کردند. ارتش مصر متشکل شده است از سربازان نظام وظیفه که دوره خدمت اجباری می گذرانند. افسران عالی رتبه و ژنرال ها خشن و فاسد و وابسته به رژیم مصر می باشند اما سربازان عادی فرزندان دهقانان و کارگران معمولی اند.

احزاب اپوزیسیون خواهان رفرم و انحلال پارلمانی بودند که در دسامبر گذشته بعد از یک انتخابات تقلبی شکل گرفته بود. از جمله خواسته های دیگر این بود که انتخابات جدید انجام شود و مبارک و پسرش اعلام کنند که در انتخابات ریاست جمهوری در ماه سپتامبر کاندید نخواهند شد. رهبران اپوزیسیون با این برنامه شان بسیار عقب تر از خواسته های مردم قرار داشتند. جنبش به هیچ وجه با این راه حل توافق نداشت. خواسته های مردم بسیار اساسی بودند: خواست پایان دادن به شرایط اضطراری و برکناری وزیر کشور و افزایش دستمزدها - تا در نتیجه سرنگونی مبارک و انحلال کامل رژیم را خواستار شوند. این خودآگاهی در زمانی کوتاه جهشی عظیم نمود.

پهنه جامعه از همان ابتدا موتور وقایع تونس و مصر بود. در حال حاضر " کارشناسان" بورژوازی و خرده بورژوازی همه تلاش می کنند دقیقا مفهوم آکسیونهای پهنه جامعه را کوچک جلوه دهند و دقیقا تمامی توجه شان را معطوف سران دولت می کنند. از نگاه آنها سرنگونی دیکتاتورها چیز دیگری جز یک کودتا نبود. ما این تلاش مورخین بورژوازی را برای توضیح انقلاب 1917 روسیه می شناسیم.

بررسی های آنها کاملا سطحی است. برای فلسفه بورژوازی در کل همه چیز پدیده ای کاملا سطحی است. درست بمانند این است که بدون اینکه بخواهیم در باره دلایل ایجاد طوفان ها در اقیانوس تحقیقی کنیم، جنبش را با امواج دریا توضیح دهیم. حتی زمانی که قاهره از تظاهرات های مردم بلرزه افتاده بود هیلیری کلینگتون اعتقاد داشت که مصر در ثبات بسر می برد. وی به این مسئله استناد می کرد که دولت و دستگاه سرکوبش هنوز قابلیت عملکرد دارند. درست دوهفته بعد همه چیز طور دیگری شد.

یک دستگاه سرکوب دولتی قدرتمند هم نمی تواند انقلاب را باز دارد. در شرایطی درست برعکس است. در یک دمکراسی بورژوازی و پارلمانی، طبقه رهبری کننده از ظرفیت امنیتی معینی برای زمانی که وضعیت از دستش خارج شود برخوردار است اما در یک دیکتاتوری و یک رژیم

استبدادی مردم از این امکان برخوردار نیستند عقاید خویش را در فضای سیستم سیاسی بیان کنند از این روی تکان های سیاسی خود را بلافاصله نشان می دهند و فوراً شکلی تند و تیز بخود می گیرند.

## نقش پرولتاریا

در اولین دوهفته قدرت در دست مردم در خیابان ها بود. اما رهبریت جنبش نمی دانست با این قدرت چه کند. این جو حاکم بود که گویا وجود این همه مردم در میدان تحریر کافی است. از این روی با مشکل تعیین کننده ای چون قدرت دولت با بی توجه ای برخورد می شد. در واقع استراتژی کاملاً منفی حاکم بود در حالیکه این وضعیت نیاز به استراتژی ای تهاجمی داشت.

بن علی به واسطه تظاهرات های گسترده مردم به تبعید فرستاده شد و دستگاه دولتی "ار س د" سرنگون شد. از این مسئله بسیاری از مردم مصر پیروی کردند و رژیم مبارک هم ثبات خویش را از دست داد اما مشکل اینجا بود که مبارک نمی خواست برود. تلاش ها و شهادت های بیشماری از تظاهرکنندگان کاملاً خارق العاده بود. اما با این وجود به سرنگونی مبارک ختم نشد. تظاهرات های بزرگ از مفهوم زیادی برخوردارند زیرا که احساس قدرت را به مردم و رهبریت جنبش می دهند اما برای پیروزی، جنبش می بایست به سطحی جدید و بالا ارتقا یابد. برای این مسئله تنها پرولتاریا از این موقعیت برخوردار بود؛ بیداری کارگران دقیقاً سال قبل از این از طریق اعتصاب ها و اعتراض های بیشمار خود را نشان داده بود و این خود مهمترین فاکتوری بود که انقلاب را تدارک نموده بود - این مسئله خود کلید پیروزی های آینده مصر است. به این صورت که پرولتاریای مصر وارد صحنه تاریخ شد و در حرکت انقلاب چرخشی جدید بسوی تغییرات اجتماعی داد. در ابتدا یک موج از اعتصاب ها انقلاب را نجات داد و باعث سرنگونی مبارک شد. از شهری به شهر دیگر کارگران به اعتصاب پیوستند و کارخانه جات را اشغال نمودند و مدیران مورد تنفر و گردانندگان فاسد اتحادیه های کارگری را کنار زدند. انقلاب جهشی کیفی نمود و از یک تظاهرات بزرگ به ناگهان خیزشی عظیم برپا شد. چه نتایجی می توانیم از این پروسه حاصل کنیم؟ تنها یک نتیجه: اینکه مبارزه برای دمکراسی تنها زمانی می تواند پیروزمند باشد که پرولتاریا در صدر این جنبش قرار داشته باشد. نقش تعیین کننده را میلیون ها کارگری دارند که ثروت های اجتماعی را تولید می کنند و بدون اجازه آنها هیچ لامپی روشن نمی شود و هیچ تلفنی زنگ نمی زند و هیچ چرخه چرخیده نمی شود.

بیداری مجدد ملت مصر

مارکسیسم به مفهوم دترمینیسم اقتصادی نیست. بیکاری همگانی و فقر به تنهایی نمی توانند دلیل شرایط انقلابی در جهان عرب باشند. دلیلی دیگری هم وجود دارد: چیزی که بسادگی قابل مقیاس و قابل فهم نیست و آنهم احساس سوزنده تحقیر در قلب ها و کله های یک ملت است. ملتی که هر چه بیشتر به عمق تاریخش رجوع می کند نسل ها حکومت امپریالیست ها را می بیند.

در مجموعه ی جهان عرب که صدها سال از سوی امپریالیسم در بردگی بسر می برد و استثمار می شود این احساس وجود دارد. در آغاز قدرت های بزرگ اروپائی بودند و سپس غول های اقیانوس اطلس که تاریخ این منطقه را تعیین می کردند. به غلط می تواند این احساس بیان خود را در بنیادگرائی اسلامی پیدا کند و تمامی آنچهائی که از غرب می آید کاری شیطانی باشد. اما نباید فراموش کنیم که قوی شدن اسلامیت ها در منطقه در مرحله نخست پیامد خطاهای سیاسی چپ ها است که نتوانسته اند با توجه به مشکلات این جوامع بدیل های خود را ارائه کنند.

در سال 1950 و 1960 جمال عبدال ناصر رویای یک " سوسیالیسم پان عربی" را در سطح گسترده ای از مجموعه منطقه پراکنده کرد. مصر بعنوان امید تمامی ستمدیدگان و استثمار شدگان جهان عرب تبدیل شد. اما ناصر آماده نبود از نظریه اش نتیجه های منطقی بگیرد و در زمان انور سادات مجموعه این روند مجدداً به عکس خود تبدیل شد و مصر به نقش چرخ کوچکی وابسته به سیاست قدرت بزرگ آمریکا تبدیل شد. در سه دهه حکومت مبارک مصر عروسک خیمه شب بازی آمریکا و اسرائیل بود. در این دهه ها روح عربی از سرخوردگی ها، شکست ها و حقارت ها آسیب دید و شکنجه شد. اما بالاخره ورق برگشت: ایده انقلاب امروز در جهان عرب یک مفهوم مشخص پیدا کرده است و فکر و اندیشه میلیون ها انسان را بخود مشغول نموده است و از این طریق به یک نیروی مادی تبدیل شده است. ایده هائی که تا همین اخیراً تنها از سوی جمع محدودی بیان می شد به ناگهان میلیون ها انسان را به حرکت در آورده است.

انقلاب ها برای همه جریانات سیاسی یک امتحان سخت است. از این روز به آن روز تروریسم فردی و بنیادگرائی اسلامی هر گونه جذابیت خود را از دست داد. انقلاب ایده هائی را که از مدتهای مدید فراموش شده بود دوباره در اذهان زنده نمود. سنت های قدیمی سوسیالیسم و ناسیونالیسم پان عربی مجدداً در خودآگاهی پهنه وسیعی از اقشار

مختلف باز گشت. سرود های قدیمی مبارزاتی دوباره خوانده شدند و عکس های ناصر دوباره در تظاهرات ها دیده شد.

ما امروز شاهدین یک رنسانس جدید عربی هستیم. در گرماگرم نبرد خودآگاهی مردم مجددا شکل می گیرد. راه حل های دمکراتیک در شرایط کنونی از مفهومی اساسی برخوردارند. مردمی که سال های مدید در شرایط بردگی بسر می بردند، بالاخره فرهنگ بیتفاوتی و پاسیو بودن را کنار گذاشته و در بعدی وسیع خیزش می کنند.

یک چنین روندی در آگاهی را ما می توانیم در هر اعتصابی ببینیم. این اتفاقی نیست و تقریبا هر اعتصابی یک انقلاب کوچک است. بر عکس آن هم درست این است که هر انقلابی یک اعتصاب مجموعه جامعه بر علیه ستم گران است. به محظی که انسانها فعال می شوند، سرنوشت خویش را خود در دست می گیرند و شخصیت خویش را مجددا کشف می کنند و احقاق حق می کنند. آنها خواهان این می شوند که به آنها احترام گذاشته شود. این خود جاشنی هر انقلابی است.

از طریق انقلاب آگاهی ها به سطحی نو می رسند و عکس العمل مردم زمین را زیر پایشان بلرزه در می آورد. مهی که توسط بنیادگرایی مذهبی پخش شده است دیگر نمی تواند مدت زیادی کله های مردم را مسخ کند. بر خلاف تصور رسانه های غربی نیروهای بنیادگرا در تونس و مصر نقشی در انقلاب نداشتند و خشونت فرقه ای بر علیه اقلیت های مذهبی به ناگهان خاتمه یافت. زنان و مردان، جوانان و سالمندان، مسلمانان و مسیحیان متحدانه دوش بدوش هم برخاستند.

جنبش انقلابی تاثیر بر روی تمامی مذهبی ها، ملی ها و گروه های مختلف انسانی گذاشت. نقش های سنتی جنسیتی به ناگهان دیگر محو شدند و زنان در خیابان ها جای گرفتند و در صف مقدم به مبارزه پرداختند. زیر پرچم انقلاب تمامی نیروهای زنده ملت عربی برای مبارزه مشترک متحد شدند. مردم با افتخار می توانستند بگویند: " ما دیگر نمی خواهیم برده باشیم".

انقلاب تونس و مصر از پائین جامعه آغاز شد و هیچ حزب سیاسی نمی تواند بگوید که این کار من بوده است و این انقلاب را من سازماندهی کرده ام. این جنبش از سوی هیچ حزبی قابل پیش بینی نبود و اگر بهتر بگوئیم از خیزش این جنبش غافلگیر هم شدند. اگر درسی از انقلاب مصر گرفته باشیم آن درس این خواهد بود که: " جنبش انقلابی نمی تواند جز به خودش به کسی دیگر اعتماد کند". این جنبش باید

روی نیروی خودش و پاهای خودش ساخته و سازماندهی شود.

اولین آکسیون‌های اعتراضی از سوی اقلیتی از انسانهای مصمم برگزار شد و در واقعیت هم این آکسیون‌ها خود بخودی نبودند. از همان ابتدا افکار عمومی هوادار این اعتراضات بود. پیامد این اعتراض‌ها به وجود آمدن قیامی عمومی بر علیه رژیم مبارک از طریق اعتراضات گسترده در تمامی مصر بود. در اساس یک رهبریت وجود داشت اگر چه ایده‌های روشن نداشت. چه در تونس و چه در مصر سازماندهان اعتراضات از شرکت وسیع مردم غافلگیر شدند. آنها هرگز انتظار نداشتند که پشتیبانی از فراخوان آنها اینچنین گسترده باشد. همچنین اصلاً فکر نمی‌کردند که آنها بتوانند نیروهای ویژه و پلیس را مجبور به متواری شدن نمایند.

این درست است که کاراکتر خودبخودی انقلاب به نحوی حالت دفاعی در مقابل فشارهای دولتی را به همراه داشت و از این لحاظ این مسئله خود عنصری مثبت بود. اما عدم وجود رهبری مناسب در ادامه روند ضعفی جدی به حساب می‌آمد.

این واقعیت که بن علی و مبارک بدون یک رهبریت آگاهانه سرنگون شدند، شهادت از پتانسیل انقلابی عظیم پرولتاریا را می‌دهد. با این وجود این مسئله باعث نمی‌شود که ما آن ضعف را نبینیم: ضعف یک جنبش خودبخودی را ما در ایران تجربه کردیم. جایی که انقلاب با تمامی از خودگذشتگی‌ها به یک شکست انجامید - حداقل تا مدتی.

این تصور که "ما رهبریت نمی‌خواهیم" با اوضاع جور در نمی‌آید. حتی برای یک اعتصاب نیم‌ساعته در یک کارخانه یک رهبریت وجود دارد. به این صورت که کارگرانی انتخاب می‌شوند تا از طرف بقیه اعتصاب را همچنان سازماندهی کنند. این کارگران بصورت اتفافی و یا سمبولیک انتخاب نمی‌شوند بلکه کسانی خواهند بود که در مواقع عادی بسیار با شهامت و با تجربه می‌باشند. رهبریت از مفهوم بسیار مهمی برخوردار است. این خود الفبای مارکسیسم است.

مشکل رهبریت

در ابتدای یک انقلاب مردم برنامه و طرح روشنی ندارند. آنها در آغاز با تجربیات مشخص مبارزه آشنا می‌شوند. با وجود اینکه دقیقاً نمی‌دانند که چه می‌خواهند اما خیلی خوب می‌دانند که چه چیزی را دیگر نمی‌خواهند و این خود در ابتدا کافی است که جنبش را به پیش برد.

رهبریت در هر جنگی مهمترین فاکتور است. البته این به آن معنی نیست که تنها فاکتور است. حتی بهترین رهبریت سیاسی هم نمی تواند موفقیت یک جنبش را تضمین کند اگر که شرایط عینی وجود نداشته باشد. برخی اوقات حتی ممکن است که با ژنرال های بسیار بد هم جنگ برنده شود. یک انقلاب هم در بعدی مشخص بیان جنگ میان طبقات است. طبقه کارگر از این مزیت برخوردار است که به لحاظ عددی به مراتب برتر است و کنترل مناطق کلیدی سیستم تولید اجتماعی را در دست دارد.

اما طبقه رهبری کننده هم از مزیت های دیگری برخوردار است: با سیستم دولتی و دستگاه سرکوبش دیکتاتور را سرپا نگاه می دارد و اقلیتی از استثمارکنندگان را بر اکثریت جامعه حاکم می سازد. همچنین رسانه ها، رادیو، تلویزیون، مدارس و دانشگاه ها، بوروکراسی دولتی و همچنین فراموش نکنیم که بوروکراسی معنوی و پلیس اندیشه و فکر در مساجد و کلیسا ها را در خدمت دارد. همچنین رهبران ارتشی از مشاوران و اقتصاددانان و دیگر کارشناسان را در زمینه دستکاری و فریبکاری افکار مردم در اختیار دارد.

برای اینکه بتوان با دستگاه سرکوب و استثمارگری که دهه ها با تمام قوا عمل نموده است مبارزه نمود، باید طبقه کارگر سازماندهی خودش را شکل دهد و یک رهبریت با تجربه و مصمم تشکیل دهد. رهبری ای که تاریخ را مطالعه و از آن درس ها گرفته و روی همه احتمالات فکر و کار نموده باشد. مبارزه بر علیه طبقه رهبری کننده و دولت بورژوازی بدون سازماندهی و بدون رهبری بمانند تلاش برای فرستادن ارتشی نا آزموده و سربازانی غیر آماده بر علیه ارتشی حرفه ای و آماده جنگ است. در غالب موارد یک چنین مبارزه ای به شکست خواهد انجامید. و حتی اگر موفق شویم دشمن را به عقب برانیم اما برای رسیدن به انقلاب و پیروزی انقلاب کافی نیست. جبهه مخالف خود را از نو جمع و جور و سازماندهی می کند و تاکتیکش را عوض نموده و یک ضد حمله سازمان می کند که خطرناک تر از بار اول خواهد بود. زیرا که مردم در این باور باقی می مانند که جنگ را همان بار اول برنده شده اند. آنچه که در آغاز بعنوان یک پیروزی و خوشحالی ارزیابی می گردد بسرعت می تواند تغییر کند و سرنوشت انقلاب را بشدت مورد خطر قرار دهد. عدم وجود یک رهبریت مناسب در یک چنین موردی بعنوان پاشنه آشیل و همچنین بعنوان ضعف بسیار جنبش انقلابی خواهد بود.

رهبریت جنبش اعتراضی در مصر را جریانات مختلف ایدئولوژیک که منافع طبقاتی متفاوت داشتند، بدست گرفته و در آغاز از آنجا که



تنها احساس مردم باعث اتحاد آنها می شود مشکلی پیش نخواهد آمد ولی در ادامه روند اختلافات درونی تاثیر بسیار در کند پیش رفتن و اختلال در کار انقلاب خواهد بود. عناصر بورژوازی و دمکرات های اقلیت میانی بسرعت خواهان این می شوند که اولین امتیازها را از رژیم بپذیرند و بدنبال توافقات رفته و پنهان از جنبش وارد مذاکرات با رژیم خواهند شد و در نهایت کمی دیر یا زود بالاخره پشت به انقلاب کرده و جبهه خویش را تغییر می دهند. بخشا این امر را ما همین امروز هم می بینیم.

این جنبش سراسری است که ژنرال ها را به این نتیجه رساند که کناره گیری مبارک تنها راه ممکن خواهد بود تا بدین وسیله آرامش به خیابان های مصر بازگردد و نظم برقرار شود. این مسئله مقدم ترین الویت آنها بوده و هست. تمامی سخن وری ها در باره " دمکراسی" تنها برای این است که افکار عمومی فراموش کند که چه خشن و فاسد ژنرال های رژیم سابق بودند. آنها از انقلاب چون طاعون می ترسند و می خواهند تا آنجا که امکان دارد مجددا همه چیز به وضعیت عادی برگردد. آنها می خواهند رژیم سابق را با نامی جدید برقرار سازند.

طبقه رهبری کننده دارای استراتژی های متفاوت است تا توسط آنها انقلاب را بزانو درآورد. اگر توسط ابزار خشونت موفق نشوند در اینصورت راهی دیگر خواهند یافت. اگر که طبقه رهبری کننده در مقابل این چشم انداز قرار داشته باشد که همه چیز را از دست دهد در این صورت سازش خواهد نمود. سرنگونی بن علی و مبارک پیروزی بزرگی بود اما این مسئله خود تنها اولین قدم در این درام انقلابی است.

نمایندگان رژیم سابق هنوز هم موضع قدرتی خویش را حفظ نموده اند: سیستم دولت، ارتش، پلیس و بوراکراسی هنوز دست نخورده باقی مانده اند. همزمان سران ارتش در رابطه تنگاتنگ با امپریالیست ها قرار دارند و بدنبال راهی هستند تا انقلاب را خفه کنند. آنها توافقات پشت توافقاتی را پیشنهاد می کنند که توسط آن قدرت و موقعیت خویش را حفظ نمایند.

کم کم و آهسته آهسته نمایندگان رژیم سابق مجددا به حالت عادی خود بر می گردند و اعتماد به نفس خویش را بدست آورده و تلاش می کنند با زرنگی و حقه بازی در بخش هایی از اپوزیسیون نفوذ کنند. مردم این روند را با خشم ملاحظه می کنند زیرا که آنها نمی خواهند تا جنبش توسط این سیاستمداران حرفه ای برای منافعشان قربانی گردد و مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

اگر جنبش رادیکالیزه شود برخی که در فاز اول نقشی رهبری کننده داشتند، مجدداً کنار می‌روند. برخی دیگر در کل جنبش را ترک خواهند نمود و مجدداً برخی دیگر در این موقعیت قرار می‌گیرند که جبهه خود را تغییر دهند و به مخالفین جنبش بپیوندند. این مسئله با منافع طبقاتی هرکدام از بخش‌های این جنبش در رابطه است. تهیدستان، بیکاران، کارگران، بی‌زمینان هیچ‌علاقه‌ای به برقراری نظم سابق ندارند. آنها نه تنها خواهان رفتن مبارک بودند بلکه خواهان برکناری کلیت رژیم سابق که بر بستر ستم‌گری و استثمار و سرکوب و نابرابری استوار است می‌باشند. لیبرال‌های بورژوازی اما مبارزه برای "دمکراسی" را بعنوان راهی در جهت راه پیدا کردن به مجلس برای مطرح کردن خویش و منافع خویش می‌دانند. آنها هیچ‌علاقه‌ای برای پیشرفت انقلاب ندارند چه رسد که بخواهند به مناسبات مالکیتی موجود دست ببرند. برای آنها جنبش مردم چیزی بیشتر از عامل فشاری جالب برای مذاکرات با رژیم نیست.

ما می‌توانیم با اطمینان بگوئیم که آنها به انقلاب خیانت خواهند نمود. البرادی همین‌حالا می‌گوید که وی تغییرات پیشنهاد شده برای قانون اساسی را رد می‌کند. وی بجای فراخوان فوری برای یک نشست در باره تغییر قانون اساسی، اظهار می‌دارد که انتخابات باید به تاخیر بیافتد. زیرا که شرایط برای انتخابات آزاد فراهم نیست. برای این خانمها و آقایان هیچگاه زمانی مناسب برای دمکراسی فرا نخواهد رسید. اما برای مردم که برای انقلاب قربانی‌های فراوان داده‌اند و خون خود را بر زمین ریخته‌اند، زمان دمکراسی همین‌حالا فرا رسیده است.

از این روی:

نه به اعتماد به ژنرال‌ها

نه به اعتماد به "رهبران" قلبی که خواهان برگشت به شرایط عادی هستند

جنبش مردم باید به راه خود ادامه دهد

سازماندهی و تقویت کمیته‌های انقلابی

نه به پشتیبانی‌های طرفداران رژیم سابق

نه به ساخت و پاخت با رژیم سابق

"دولت موقت" فعلی از مشروعیت برخوردار نیست و باید فوراً منحل گردد

فراخوان در جهت تشکیل فوری نشست برای تغییر قانون اساسی

اخوان المسلمین

رهبر مذهبی ایران خامنه ای بارها اعلام نمود که این جنبش انقلابی مصر " بیداری و احیای اسلام" است. اما این ادعا به هیچ وجه واقعیت ندارد. حتی مهمترین فرقه های مذهبی مصر هم این ادعا را رد نموده اند. ما در اینجا جنبشی را مشاهده نمودیم که هواداران همه مذاهب در آن شرکت داشتند. در زمان تظاهرات ها نه حملاتی به مسیحیان دیده شد و نه نشانه ای از ضد یهودیت.

فرقه گری مذهبی اسلحه و عکس العملی است برای انشغاب در جنبش. حملات گسترده بر علیه جامعه مسیحی/قبطی در دسامبر گذشته بروشنی کار پلیس مخفی بود تا بدینوسیله توجه مردم را در کشور به مشکلات منحرف سازند. حال نیروهای رژیم سابق تلاش می کنند دوباره به این حقه کثیف دست بزنند. انقلاب در تونس و مصر بطور گسترده انقلابی سکولار و جنبشی دمکراتیک بود. جنبشی که در آن نیروهای اسلامی به هیچ وجه نقشی بازی نمی کردند. این ادعا که اخوان المسلمین تنها اپوزیسیون موجود است از اساس بسیار نادرست است. خواست های محوری تظاهرکنندگان مصر " کار، نان و دمکراسی" بود. این خواست ها پلی می باشند برای تحولات سوسیالیستی در جامعه. ما نباید فراموش کنیم که دقیقا ایده سوسیالیسم در مصر و دیگر کشورهای عربی از سنتی قوی برخوردار است.

بخشی از چپ ها وجود دارند که جنبش های تونس و مصر را بعنوان " انقلاب اقشار میانی" ارزیابی می کنند. این ها همان گروه هائی هستند که در گذشته گروه های استبدادی چون حزب الله لبنان و حماس و اخوان المسلمین را پشتیبانی می کردند. آنها این برگشت از موضع مارکسیستی را با به اصطلاح موضع " ضد امپریالیستی" این سازمان های اسلامی توضیح می دهند. آنها فراموش می کنند که این به اصطلاح سازمان های اسلامی شاید در بیان بر علیه امپریالیسم سخنوری کنند اما در عمل و پراتیک مشخص بکل جریانهای استبدادی هستند.

امپریالیسم نیروهای اسلامی را بعنوان تهدیدی بزرگ معرفی می کند تا بدینوسیله کاراکتر انقلاب عربی را پنهان سازند. آنها می گویند: اگر مبارک برود اخوان المسلمین به قدرت می رسد. مبارک هم همینطور مردم مصر را از وضعیتی چون عراق ترسانده بود. اما همه اینها برای ترساندن مردم بود. نقش بنیادگرایان اسلامی و سازمانهای چون اخوان المسلمین بشدت مورد اغراق قرار گرفته و می گیرد اما آنچه که روشن است این است که این نیروها هیچ پیشرفتی نخواهند داشت. آنها خود را " ضد امپریالیست" نشان می دهند اما در واقعیت در جانب زمین داران بزرگ و سرمایه داران قرار دارند. آنها همواره به کارگران و دهقانان خیانت کرده اند.

پشتیبانی گروه های چپ در اروپا از نیروهای اسلامی کاملا رسوائی است

و در واقع خیانت به انقلاب پرولتری است. رهبران اخوان المسلمین بخش اعظمش از عناصر محافظه کار و تجار ثروتمند تشکیل شده اند، در حالیکه بدنه غالباً از اقشار تهیدست جامعه و بخشا جوانان اهل مبارزه هستند. در حال حاضر باید این بدنه را برای انقلاب به جنبش جلب نمود. اما نه در شکل یک اتحاد با رهبران اخوان المسلمین. بلکه به دین طریق که به سیاست این سازمان نقد جدی شود و کاراکنتر واقعی آنها را به بدنه نشان داد. رهبری ای که خود را پشت شعار های " ضد امپریالیستی" پنهان نموده است.

این درست بر عکس آن چیزی است که بسیاری از چپ ها زمانی که چند سال پیش با رهبریت اخوان المسلمین بر سر سازماندهی کنفرانس ضد جنگ در قاهره وارد ائتلاف شدند، انجام دادند. در اساس این گروه ها به رهبران اخوان المسلمین این امکان را دادند خود را بعنوان نیروهای ضد امپریالیسم نشان دهند. در واقع به آنها کمک شد تا خود را پیش بدنه شان به اثبات برسانند.

در گذشته اخوان المسلمین از سوی سازمان سیا پشتیبانی می شد تا رژیم ناسیونالیست و تمایل به چپ ناصر را از بین ببرند. بنیادگرائی اسلامی محصول وزارت خارجه آمریکا جان فوستر دولس بود تا چپ ها را بعد از بحران سوئز ضعیف سازند. در ابتدا زمانی که رئیس جمهور مصر سادات بعنوان عروسک خیمه شب بازی آمریکا شناخته شد ( مبارک می بایست بعد ها نقش او را بگیرد) در این زمان دیگر نیازی به اخوان المسلمین نبود.

در واقع اسلامیت ها همانقدر از جنبش مردمی انقلابی ترس دارند که خود رژیم ترس دارد. اخوان المسلمین تا زمانی که مبارک کناره گیری نکرده بود اعلام کرده بودند که برای مذاکرات با دولت آماده اند.